

## وزرای دوره غزنویان

**ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی:** از زمانیکه به امارت بلخ رسید ابوالعباس فضل اسفراینی وزیر او بود. ابوالعباس ابتدا در دیوان آل سامان کار میکرد و شغل کتابت ابوالحسن فائق بن عبدالله معروف به فائق خاصه (متوفی به سال ۴۳۸ هـ) را داشت و بین بزرگان و امرای سامانی صاحب اختیار فراوان بود. و چندگاهی صاحب بریدمر و بود و در سال ۳۸۴ هـ که سبکتکین بر ابوعلی سیمجور و فائق سرداران عاصی سامانی غلبه یافت ابوالعباس را از امیر نوح سامانی به وزارت محمود خواست و محمود در این موقع با لقب سیف الدوله سپهسالار خراسان بود. بدین ترتیب ابوالعباس بخدمت سبکتکین و پسرش محمود پیوست و تا سال ۴۰۱ هـ وزارت محمود را میگرد. در دستورالوزراء آمده است: «ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی در اول حال به نیابت و کتابت فائق که از جمله ارکان دولت سلاطین سامانی بود قیام مینمود چون آفتاب اقبال فائق به سرحد زوال رسید ابوالعباس به مقتضای این بیت که:

زبی دولت گریزان باش چون تیر  
وطن در کوی صاحب دولتان گیر  
عمل فرموده خود را به ملازمت ناصرالدین سبکتکین رسانید (۱)»

ابوالعباس مردی مدبر و باکفایت بود. به دستوروی زبان فارسی در دیوان محمود زبان رسمی شد و احکام و دفاتر مراسلات را به امر او به فارسی نوشتند، و این از کارهای مرضیه ابوالعباس بود تا زمان عزل وی و روی کار آمدن احمد بن حسن میمنندی به همان حال باقی بود. اطلاع و شواهدی در دست است که کاملاً نشان میدهد که در اواخر این عهد نامه‌های پادشاه خراسان به حکام جزء و سلاطین دیگر حتی خانان ترکستان به فارسی نوشته میشد همین امر کمک بزرگی برای رواج نشر و تألیف کتب به زبان فارسی گردید. در تاریخ بیهقی نامه‌های

۱- دستورالوزراء تألیف غیاث‌الدین بن همام‌الدین معروف: خواند میر با تصحیح و

سلطان محمود و پسرش سلطان مسعود به خانان ترک و خوارزمشاه آمده است که به زبان فارسی است. بعضی عقیده دارند که چون ابوالعباس اسفراینی از فضل و هنر بهره فراوان نداشت و در صنعت و دبیری بی بضاعت بود جمیع مکاتبات ایرانی را بفارسی مینوشت. در آثار الوزرا آمده است. از زیور فضل و ادب در لغت عرب عاری و عاقل بود قاما در ضبط امور و اقامت مراسم رونق دیوان دستی داشت ( ۱ ) ، عثبی نویسنده تاریخ یمینی که خود با سلطان محمود هم زمان بود در این باره مینویسد : « وزیر ابوالعباس در هنر سخن کم مایه بود در روزگار گذشته بدان عنایت نکرده و سرانگشتانش به خدمت قلم خرسند نگشته ، پس در همه روزگار او مکاتیبها به فارسی درآمد تا بازار سخن کساد شد و کالای خوش گفتاری تباه و پایه های فروماندگان و کاردانان یکسان گشت و مهان و کهان در برخورداری از نیکبها با یکدیگر همگام شدند . پس چون وزارت به خواجه بزرگوار . . . ، سعادت یافت مرزهای هنر را به جای خود باز آورد پرچم نویسندگان برافراشت و بارگاه فرهنگ را آبادان ساخت . بزرگان دیوانش را واداشت که از پارسی دودی کنند جز آنجا که به سبب نادانی کسی که بدو نامه نوشته میشود و به سبب فروماندگی او از دریافت آنچه به تازی نوشته به فارسی نوشتن ناگزیر گردند ( ۲ ) . البته نمیتوان نوشته این مورخین را کاملاً درست دانست بلکه باید اضافه کرد که این مرد ایرانی و ایران دوست بود و برای زنده کردن زبان فارسی سعی داشت و توجه ابوالعباس به شاهنامه فردوسی خود میتواند شاهد بهتری باشد بر اینکه او نیز مانند دبیران و وزیران و دهقانان خراسان به زنده کردن زبان فارسی و تاریخ ایران باستان دلبستگی داشته است و به خلاف گفته یمینی نمیتوان باور کرد که بازگردانیدن دیوان از عربی بفارسی بر اثر بی مایگی او بوده است . و همانطوریکه مینویسند فضل بن احمد به علت علاقه یی که به زبان فارسی داشت به فردوسی و شاهنامه وی اقبالی تمام کرد و او را به اتمام آن برانگیخت و به نعمت و مال توجه داد ( ۳ ) و سبب آشنایی فردوسی با محمود گشت و باعث شد که این مرد بزرگ ادبیات و زبان پارسی اثر جاویدان خود را به شاه غزنین تقدیم کند تا بدین وسیله هم از قمر و تهیدستی رهایی یابد و شاهنامه خود را از دستبرد حوادث مصون نگاه دارد . این کارش هفت سال طول کشید و طبق گفته خود فردوسی به سال ۴۰۰ ه پایان یافت . و موقعیکه فردوسی برای تقدیم شاهنامه به دربار محمود آمد باید سال ۴۰۱ یا ۴۰۲ باشد که حامی او ابوالعباس اسفراینی معزول و مطرود شده بود و فردوسی طرفداری

۱- آثار الوزراء، سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی ، به تصحیح میر جلال الدین حسینی

ارموی ( محدث ) چاپ تهران ص ۱۵۰

۲- « زبان تازی در میان ایرانیان » قاسم تویسرکانی « ترجمه و نقل از تاریخ یمینی

ص ۱۵۸

۳- تاریخ ادبیات ، دکتر صفا ص ۴۷۹

دردربار محمود نداشت و شاهنامه به نظر قبول نگریسته نشد ( ۱ ) ولی با وجود همه اینها زبان فارسی زبان شعر و ادبیات بود گویا اینکه سران خاندان غزنوی همگی آن را کاملاً نمی فهمیدند و در مکاتبات روزمره به زبان ترکی سخن میگفتند ولی زبان فارسی چنانکه از گفتار بیهقی برمی آید ، زبان درباری بود و سلطان و محمود سلطان مسعود زبان فارسی را خوب میدانستند حتی مسعود معمولاً ترکی صحبت نمیکرد ( ۲ ) این را نیز باید اضافه کرد که زبان رسمی دربار غزنوی مانند دربار سامانیان زبان عربی بود و نامه های رسمی دربار غزنوی به خلفا و سایر امرا به عربی نوشته میشد چون دیران نامه نویسی به فارسی را دلیل بر بی فرهنگی و بی مایگی خواجگان و درباریان میدانستند و بگفته خواجه نظام الملک از درگاه سلاطین « بفارسی امثله نوشتن عیب بود ( ۳ )

این مرد در سیاست شهره آفاق بود مدت سیزده سال وزارت سلطان محمود را برعهده داشت . بالاخره در سال ۴۰۱ هـ بر اثر نقاری که میان او و محمود پدید آمده بود به پای خود به قلعہ غزنین رفت و خودش را محبوس خواند و نامه ای به محمود نوشت . محمود نیز که منتظر فرصت بود او را از این مقام عزل و وی را مصادره کرد و خانه و ضیاع و عقار او را فرو گرفت . اسفراینی در آن قلعه بود تا وفات یافت . علت عزل این وزیر را مورخین چنین نقل میکنند : « که سلطان محمود را با غلامان زهره جبین میل تمام بوده و فضل بن احمد در این معنی به مقتضای « الناس علی دین ملوکهم » عمل مینمود و فضل نوبتی در بعضی از ولایات ترکستان خبیر غلامی پری پیکر شنود و یکی از منتقدان را بدان صوب گسیل کرد تا آن غلام را خریده به کسوت عورات به غزنین آورد و سلطان کیفیت واقعه را از غمازی شنوده کس نزد وزیر فرستاد که آن غلام ترکستانی را بگیرد . ابوالعباس زبان انکار گشود و یمین الدوله برانگیخته به خانه وزیر تشریف برد و فضل به لوازم نیاز و ثواب پرداخته در آن اثنا آن مشتری سیما به نظر سلطان محمود درآمد و محمود بنیاد عربده نمود و به اخذ و نهب اموال وزیر فرمان داد ( ۴ ) در مجمع الانساب این واقعه چنین آمده است : « که سلطان مرد بود نکته گیر در مصالح ملک یک سرموی فرو نگذاشتی و پیوسته بر مردمان و کارکنان در گاه جاسوسان و خبیر گویان داشتی و انفس مردمان را بر شمردی و از حال همه کس با خبیر بودی . این ابوالعباس بزرگ شد و سلطان تحمل بزرگی او نمی توانست کرد روزی از برای غلام ترکی که وزیر خریده بود و آن غلام را برای سلطان آورده بودند و وزیر او را خرید و سلطان درخشم شد اما هنوز ظاهر

۱- تاریخ ادبیات، دکتر صفا ص ۴۷۳

۲- تاریخ مختصر ایران « پاول هرن » ص ۴۸

۳- تذکره الشعرا ص ۳۵

۴- حبیب السیر ، خواند میر ، باب غزنویان

نمی‌کرد و وزیر خشم‌پادشاه فهمید و دلشک میشد و تاروزیکه دربار گاه با او سخن سخت گفت و وزیر به خانه آمد و اندوهگین نشست و روز دیگر بدیوان رفت و چون سلطان او را به پرسید گفتند درخانه نشسته است. دیگر روز سلطان فرمود که این وزیر خود را معزول کرد ما نفرموده بودیم اما چون نشست باید که سالی در خانه محبوس باشد و در آن او را مصادره کنید صامت و ناطق از او بستند و او را به قلعه مدتی میبود و وفات کرد (۱) .

عقیلی در آثار الوزرا، سبب عزل و هلاکت او را سه چیز آورده است: « اول آنکه غلام خوب طلعت موزون حرکت از ترکستان خریده بود و در لباس اناث به غزنین آوردند تا سلطان محمود که به استخدام پری چهره گان شعفی تمام داشت واقف نگردد. اضرار و مماندان وزیر این قضیه را عرضه داشتند سلطان میخواست که از او بستاند اما جهت غلامی سخن گفتن پسندیده نمی‌دید. روزی بیهانه ضیافت به خانه وزیر آمد چنانکه معهود و قاعده وزرا باشد اقامت شرایط نیاز و تحفه واجب دانست از آن جمله ده غلام بودند. ندیمی گفت: این همه ترا باشد یک غلام بده و وزیر نداد. سلطان به خشم بیرون آمد پس از او قرضی خراست او خود را به افلاس منسوب کرد و سوگند بر آن خورد. حساد واقع او به دست باز دادند، وزیر به رنجید و به زندان رفت و به سلطان پیغام داد که آنچه داشتم بیرون گذاشتم و زندان بر خود اختیار کردم سلطان فرمود: مرا شرم می‌آمد این معنی در عمل آوردن، اما چون او خود پسندید من نیز بر آن مزید ندارم تا آخر عمر آنجا باشد (۲) و همچنان در بند زندان و رنج احزان این دنیای فانی را وداع کرد (۳)

عزل و گرفتاری این وزیر با کمی تفاوت در کتاب نسایم الاسحار من لطایم الاخبار (۴) نیز آمده است که « غلامی خوب طلعت، موزون حرکت، خورشید لقا، خوب سیما در ترکستان جهت او خریده بودند و تا سلطان محمود که با استخدام پری چهره گان شعفی تمام داشت خبردار نگردد پوشیده و مخفی درزی و لباس اناث به غزنین آوردند اضرار و خصوم وزیر این قضیه عرضه داشتند و سلطان به بیهانه ضیافت به خانه وزیر آمد و چنانکه معهود و قاعده وزرا باشد اقامت شرایط نثار و تقدیمه و عرض تحف واجب دانست و در میان غلامانی که پیشکش کرد سلطان

#### ۱- مجمع الانساب

۲- آثار الوزراء، عقیلی، ص ۱۵۱

۳- لباب الالباب، محمد عوفی، ص ۶۲

۴- این کتاب در سنه ۸۲۵ هـ در تاریخ وزیران توسط ناصرالدین بن عمده الملك

منتخب‌الدین منشی یزدی کرمانی نوشته شده است. این شخص تألیفاتی چون سمط‌العلی در الاخبار و لمعة الانوار دارد. کتاب نسایم الاسحار من لطایم الاخبار به سال ۱۳۳۸ هـ ش در تهران به تصحیح و مقدمه و تعلیق میر جلال‌الدین اردوی (محدث) چاپ شده است.

آن غلام را ندید . تساکری نمود و عریده و بدمستی آغاز نهاد و آن سخط و غضب مقتضی آمد بر گرفتن وزیر و نهب و تاراج و پس از آن در وسطه مصادره و معاقبه افتاد و اتفاقاً سلطانی به جنوب هندوستان نهضتی کرد و در رغبت رایات سلطنت وزیر در عقوبت مطالبه سپری شد . در مورد مرگ اسقرائینی مینویسد در یکی از سفرهای سلطان محمود به هند ، بعضی از امرای بدسگال به طمع اخذ مال ، ابوالعباس را آن مقدار شکنجه کردند که به جوار مغفرت ایزد متعال انتقال نمود .» ( ۱ )

در تاریخ حیدری ( ۲ ) به نقل از روضه الصفا آمده است که ابوالعباس فضل بن احمد ، وزیر به نهایت ظالم و بی باک بود بواسطه کثرت ظلم سلطان او را شکنجه کرد و هلاک شد . و نیز گویند که : امیر علی خویشاوند از جمله عظاما و امرا و حجاب و مقریان درگاه سلطان بود و سلطان او را خویشاوند خطاب میکرد با خواجه ابوالعباس در مقام خصومت و منازعت بود و وزیر این صورت را با دها ، به عرض سلطان رسانیده بود و غرض او معلوم بود به جایی نمی رسید تا آنکه يك سال عمل که وزیر تعیین کرده بود در ولایت زیادتی بسیار نموده بودند و جمع زیاد آوردند و رعایا در ادای آن عاجز شدند و آن مال به وصول نمی رسید بدان جهت سلطان با وزیر ابوالعباس مزاج متغیر شد و فرمود که : من بر وظلم نمی کنم آنچه عمل او به قلم داده بودند جواب گوید کار به مطالبه و تشدد رسید و آنچه از جهات و تعلقات او حاصل شد به خزانه رسانیدند و هنوز خشونت مینمودند . سلطان گفت که اگر سوگند یاد کند که دیگر از هیچ جهت چیزی ندارد دیگر تشدد نکنند گفت : دیگر یار از کسان و متعلقان خود تفحص نمایم بعد از آن سوگند یاد کنم و از پیرایه و اقمشه ضعیف آنچه مانده بود حاصل کرده تسلیم نمود و به جان و سر سلطان سوگند خورد که دیگر او را چیزی نمانده . سلطان فرمود که : او را در یکی قلاع محبوس کردند چون بر این صورت چند وقت گذرانید امیر علی خویشاوند به عرض رسانید که : مدتها بود که خیانت و تصرف ابوالعباس مر معلوم بود ، اما سلطان باور نمی کرد اکنون که سوگند بدان بزرگی یاد کرده چندین جهات نفیس از او حاصل می نمایم . سلطان فرمود بشرط آنکه تا این صورت را معلوم رای انور نگردانی بدو تعرض نرسانی . و امیر علی خویشاوند را يك قبضه خنجر مرصع و يك پیاله یا قوت که از خزانه سامانیان و ملوک هندوستان پنهان تصرف کرده بود و این صورت را ظاهر نمی دانست کرد چون حکم شد که تفحص دفینه وزیر نمایند خنجر و پیاله را همراه خود بدان قلعه برد و بيك باره آوازه در انداخت که : بی تشدد و خشونت

۱- حبیب السیر ، خواندمیر ، باب غزنویان .

۲- یکی از تاریخ نویسان هند به نام میر حیدر بن علی حسینی رازی است که در سال ۹۹۳ ه و ولادت یافته و کتاب مفصل در تاریخ عمومی کشورهای اسلامی نوشته است . این کتاب به نام مجمع التواریخ یا زیده التواریخ است ولی بیشتر به نام تاریخ حیدری و یا تاریخ میر حیدر رازی معروف شده است که در سال ۱۰۲۸ ه پایان یافته است .

این متاع حاصل شد و این واقعه را به عرض سلطان رسانید او از غایت تغیر فرمود که خنجر و پیاله را به تو بخشیدم و از وصول مابقی هر عقوبت که ممکن باشد بتمدد رسان . و در آن وقت سلطان عزیمت سومنات فرمود و آن بیچاره را در آن حبس با انواع عقوبت به شرف شهادت رسانیدند ( ۱ ) « در مجمل فصیحی چنین آمده است : « که سلطان عین الدوله محمود او را عزل کرده مطالبه مال می نمود و او خط داده بود که مالی که داشت با تمام داده است و اگر چیزی دیگر ظاهر شود کشتنی باشد . و بازرگانی که مال او داشت یافتند و باز او به تعنف مطالبه مال نمودند و او در آن مطالبه فوت شد سال ۴۰۱ هـ . سال مرگ این وزیر را سال ۴۰۴ هـ نوشته اند ( ۲ ) به این ترتیب سعایت بدخواهان و حسادت درباریان بر بزرگی و قدرت وی که حتی خود « سلطان تحمل بزرگی او نمی توانست کرد » او را گرفتار و هلاک کرد . و شاعر بلند پایه ایرانی فردوسی مداح این وزیر بود در شاهنامه او را چنین ستوده است :

|                            |                                |
|----------------------------|--------------------------------|
| کجا فضل را مسند و مرقد است | نشستگه فضل بن احمد است         |
| نید خسروان را چنان که خدای | به پرهیز و داد و بدین و به رای |
| که آرام این پادشاهی بدوست  | که او بر سر نامداران نکوست     |

و چنانکه در بالا اشاره شد فردوسی توسط همین ابوالعباس به دربار محمود رفت و ابوالعباس بر اثر علاقه‌ی که به زبان فارسی داشت فردوسی را به تمام شاهنامه برانگیخت و او را به نعمت و مال نوید داد ولی برخلاف انتظار شاهنامه مورد توجه سلطان غزنوی قرار نگرفت .

در چهارمقاله عروضی آمده است که فردوسی و به پایمردی خواجه بزرگ احمد حسن کاتب عرضه کرد و قبول افتاد و سلطان محمود از خواجه منتها داشت اما خواجه بزرگ منازعان داشت که پیوسته خاک تخلیط در قدح جاه او همی انداختند . محمود با آن جماعت تدبیر کرد که فردوسی را چه دهیم؟ گفتند پنجاه هزار درهم این خود بسیار باشد که او مردی رافضی است... « ( ۳ ) و در مورد طرد فردوسی از دربار محمود که گذشته دلیرانه یلان و پهلوانان ایرانی را می‌ستاید علل فراوانی آورده اند که نوشتن همه آنها موجب تطویل سخن میشود تنها درباره توجیه جالبی که نویسنده مجهول الهویه تاریخ سیستان دارد اشاره میشود: « سلطان که سیاست مرکزیت کشور را تعقیب مینمود و به ارتشی مرکب از غلامان ترک مستظفر بود از نظر سیاسی از منظومه فردوسی سخت ناخشنود بود » .

۱- آثار الوزراء: عقیلی ص ۱۵۲

۲- تعلیقات قزوینی ، لباب الالباب ص ۵۷۴

۳- باید فضل بن احمد باشد که به اشتباه احمد حسن کاتب نوشته شده است

۴- چهارمقاله عروضی ص ۴۸ - ۴۹

